

## آیا "نقد" آقای نورزایی؛ «نقد» است یا مانیفست کمونیزم مورچه ها!؟

پیش از هر چیز؛ فرض و دین خود میدانم که مراتب بهترین احترامات و سپاسگذاری های خویش را خدمت یکا یک کاربران بصیر و خبیر ویبسایت بزرگ «اخبار افغانستان - <http://afghanistannews.org>» درگاه کهکشان انترنیت - افغانها و انترنیت برای افغانها ابراز دارم. واقعاً برای خودم هم تعجب آور و شگفت انگیز است که در نظر خواهی یک ویبسایت چنین بزرگ و وزین در مورد نویسنده گان زبدهء کشور با عظمت و تاریخی مانند افغانستان؛ روی چه دلایل و ملاحظات و محاسبات؛ آدم گمنام و خجول و پنهانکاری مانند من که حتی سابقهء کامل سه ساله در انترنیت ندارم؛ به حیث "نویسنده دانشمند نمبر اول" برگزیده می‌شوم.

مزید بر آن؛ تمنا دارم محترمه بی بی جمیله نیرو بخش از لوس آنجلس و محترم آتیلا لطیف از افغانستان مراتب تشکرات مرا نسبت محبت های های فراوان نوازشگرانه و کمک های پولی شان بپذیرند.

اولی: 200 دالر

دومی: 100 دالر

گفتنی است که بی بی جمیله نیروبخش ضمن صحبت مفصل تلفونی با من؛ از مصاحبه ها و گفت و شنود های الهامبخش فراوان شان در مورد کتاب گوهر اصیل آدمی و دیگر آثار اینجانب با طیف های مختلف هموطنان اطلاع دادند؛ ایشان جریان صحبتی را که در مورد با شخصیت فرهیخته جناب خلیل نجات داشته اند؛ به اطلاع رسانیدند که سخت تشویق کننده بود و بر علاوه فرمودند که به چند پرسش جانسوز مریض ها و مراجعین شان در مورد مسایل گوناگون زیست - فرهنگی - روانی در بخش یاد داشت هایی از یک سفر؛ ضمیمه کتاب گوهر اصیل آدمی؛ پاسخ یافته و کاملاً به حل مشکل عزیزان مورد نظر موفق شده اند.

گفتنی است که بی بی جمیله نیروبخش بنا بر اینکه از نوع ویژهء استعداد تله پاتی؛ خوانش حالات روانی و درد ها و مشکلات مریضان و اعمال انرژی های درمانی متناسب برخوردارند؛ منجمله با مجوز مراجع ذیصلاح رواندرمانی ایالات متحده امریکا؛ به مسایل و معضلات بیماران زیادی رسیده گی مینمایند.

هكذا فرض خود میدانم که نسبت مصیبت المناک که پیش آمده یعنی به شهادت رسیدن جوان نوعروس نیلاب شهکار؛ برای دوست و همکار دیرینم جناب اشرف شهکار، فامیل و عزیزان شان عرض همدردی نمایم. البته عندالموقع درد و تاتر و احساس و اندیشهء حادث شده در خویش را طی کامینتی در برخی از ویبسایت ها درج نموده بودم.

و اما در مورد بحث حاضر؛ یعنی گفتار هشتم از سلسله مباحث «گوهر اصیل آدمی چگونه کشف شد...؟»

(نقدی بر "گوهر اصیل آدمی" اثر عالم افتخار)؛ مطلبی بود که نزدیک به دو ماه پیش در سایت گفتمان دموکراسی افغانستان انتشار یافت و من آنرا موفقیت بزرگ تازه برای کتاب و ایدهء گوهر اصیل آدمی خوانده به سایر ویبسایت های افغانی فرستادم که در شعاع وسیعی منعکس گردید. (1)

علی الرغم دو سه پراگراف اولیه که اجمالاً کتاب گوهر اصیل آدمی را همسنگ یک اثر رونسناسی و بی سابقه از ابتدای تاسیس خلافت اسلامی تاکنون وانمود میکرد، متن این نوشتار موجب بر انگیختن واکنش های شدید در میان خوانندگان و دوستداران کتاب گوهر اصیل آدمی گردید که از جمله محترم سلیمان کبیر نوری طی مقالهء مفصلی محتویات و غایات این نقد گونه را به چالش کشیدند.

بنده با اینکه دوست داشتم این نوشته را در ریفرنس یاد داشت ها و بازتاب های گوهر اصیل آدمی داشته باشم؛ اما مایل نبودم آنرا به بحث گیرم.

تا آنکه جریانات روی انترنیت و ورای آن طوری انکشاف کرد که نشان داد نقد ها و پرسش هایی از این دست؛ مسایل و معانی دیگری دارد. به هرحال تحت فشار شدید خواننده گان کتاب گوهر اصیل آدمی و خصوصاً سلسله گفتار های جاری در مورد کان و کیف مفهومی «گوهر اصیل آدمی» چار و ناچار این گفتار را به همین موضوع اختصاص دادم.

گفتنی است که هنوز موفق به تایپ کردن تمام متن این نوشته بلند بالا نشده ایم؛ صرف مندرجات دو صفحه اخیر؛ طی این گفتار بررسی میشود و اگر لازم افتاد و مفید تشخیص گردید؛ بخش متباقی را در یکی از گفتار های آینده انالیز خواهم کرد.

+++++

## گوهر اصیل آدمی چگونه کشف گردید و چگونه پیامد هایی خواهد داشت؟

### - گفتار هشتم -

#### ابتدا چند سطری در مورد نقد و اصول و ضوابط آن:

واژه نقد و نقد کردن در قدیم به معنای تعیین عیار سکه طلا و تشخیص سکه واقعی از سکه قلب بوده است، اما در تداول امروز در يك مفهوم کلی به معنای قضاوت و ارزیابی درباره اعمال، افکار و آثار دیگران است و آنچه بیشتر از نقد به طور اخص مدنظر است سنجش و ارزشیابی دقیق و علمی درباره آثار و دستاورد های علمی نویسندگان، هنرمندان و دانشمندان در تمامی حوزه های دانش بشری است. به کمک نقد است که يك اثر اعتبار می یابد و نقاط ضعف و قوت آن عیان و موجب اصلاح مداوم الگوهای دانش بشری می شود. به عنوان مثال نقدهای فرانسویس بیکن در قرن هفدهم بر منطق فیاسی ارسطو سبب نسخ آن و استقرار منطق جدید استقرایی شد، لذا اهمیت نقد در انقلابات علمی انکارناپذیر است. اما نقد نیز چون سایر رشته های علمی اصول و قواعد خاص خود را دارد؛ اطلاع و بصیرت از این اصول به همراه تجربه و برخورداری از ذهنی پویا و نقاد به ما کمک می کند تا گزارشی نقادانه و سازنده از يك اثر به دست دهیم و اما اصول مذکور:

نگاه ناقد به يك اثر باید همچون نگاه کارآگاه به يك صحنه پلیسی باشد تا بتواند ارتباط منطقی بین اجزای يك اثر را کشف و تحلیل کند. نقد يك حمله و دفاع است؛ حمله به نقاط ضعف و دفاع از نقاط قوت. چه درحمله و چه در دفاع **وجدان علمی و وجدان انسانی** باید حاکم باشد و قلم و شخصیت در وادی غیرعلمی حرکت نکند. هر امری را باید با دلایل بپذیریم یا رد کنیم، هرچند که ممکن است برای دیگران مکررکننده باشد، اما وجدان ناقد اقتضایی جز حقیقت گویی ندارد.

اصولاً اساس يك اثر یا کار خوب در ایجاد ارتباط است؛ ارتباط بین اجزای مختلف يك اثر و هرچه این ارتباط منطقی تر و منسجم تر باشد ارزش و اعتبار اثر نیز بیشتر است. اجزای این فضای ارتباطی شامل 1- مولف، 2- خواننده، 3- بافت و زمینه های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی تولید اثر و 4- متن اثر است .

در نمودار زیر رابطه این اجزا نشان داده می شود.

پیوستگی بین اجزا سبب گفت‌وگو و دیالوگ بین عناصر بیرونی و درونی اثر می‌گردد.

## الف- عناصر بیرونی نقد:

1- مولف یا تولید کننده اثر: برای اینکه بتوان نسبت به برخی از برداشت‌ها و ایده‌های مطرح شده در متن با دقت بیشتری اظهار نظر نمود ضروری است که تصویری از شخصیت نویسنده در اختیار داشته باشیم تا بتوانیم پرسش‌هایی را که درباره مولف مطرح می‌شود پاسخگو باشیم. پرسش‌هایی از این دست؛ آیا مولف از نظر علمی در سطحی قرار دارد که اثر را تولید کند، گرایش‌های سیاسی، فکری و اقتصادی مولف چیست و موقعیت علمی مولف در محافل آکادمیک به چه میزان است؟

2- برنامه پژوهشی یا گفتمان پژوهشی (research programme) یعنی اثر در چه فضای گفتمانی (2) و تحت عنوان چه برنامه پژوهشی \_ فضای حاکم بر پژوهش\_ ایجاد شده است، فضایی که ممکن است تحقیق در همه موارد تحت تاثیر آن باشد و با تغییر گفتمان هم عوض شود. از این نظر باید بر شرایط زمانی و مکانی تولید یک اثر یا پیام تاکید کرد که آن را اصطلاحاً تاریخیت اثر می‌گویند که بر مبنای آن هر اثر و نظریه ریشه در خاک، لحظه‌های معینی از تاریخ دارد و با جنبه‌های دیگر حیات اجتماعی و فرهنگی آن لحظه در توازی و تفاهم است. هیچ متنی معنای مطلق ندارد معنای هر متنی عرضی است از فرهنگ حاکم در زمان قرائت که حتی زبان فضا را هم تغییر می‌دهد، مانند فضای گفتمانی زمان جنگ، دوران سازندگی و دوران اصلاحات.

3- انتشارات: سیستمی که اثر را نشر داده است، در ارزیابی ما نسبت به منبع جایگاهی خاص دارد زیرا مشخص کردن نوع انتشارات بسیار مهم است که آیا حقوقی است، سیاسی است، دولتی یا نیمه دولتی است زیرا هیچ انتشاراتی نمی‌پذیرد که اثری به زبان او منتشر شود. شاید بهترین مثال در این خصوص کتاب‌های فارسی است که در قرن نوزدهم تحت تاثیر فضای استعماری در بمبئی و کلکته هند منتشر می‌شدند.

4- خواننده: منظور آن است که این اثر برای چه کسی نوشته شده است و چه طیفی از خوانندگان را در بر می‌گیرد؛ آیا برای طیف طرفدار یا مخالف نوشته شده است، برای مخاطبین حزبی و گروهی تالیف شده است یا اینکه عموم مردم را مخاطب قرار داده است، به عنوان مثال سیاست نامه خواجه نظام الملک طوسی برای طیف طبقه حاکم نوشته شده است. طیف شناسی خوانندگان از نکات مهم و اساسی نقد بیرونی محسوب می‌شود.

5- ناقد: ناقد کیست و نقد خود قبل از انتقاد بسیار مهم است. ضروری است که ناقد به موضوع اشراف داشته باشد و حداقل هم عرض مولف باشد، به زبان اثر تسلط داشته باشد، از قدرت تحلیل و استنتاج بالایی برخوردار باشد و مشخص کند که آیا همه اثر را نقد می‌کند یا بخشی از آن را.

## ب- عناصر درونی نقد:

1- موضوع: می‌توان آن را پرسش یا گزاره بزرگ نامید که قصد داریم آن را نقد کنیم. آیا موضوع اثر موضوعیت دارد، جامع و مانع است، واژگان آن بار ارزشی دارد، آیا از اصطلاحات بیگانه استفاده کرده است؟ اینها پرسش‌هایی است که از موضوع یا گزاره بزرگ باید پرسید. یک اثر باید محدوده زمانی و مکانی مشخص داشته باشد و این در موضوع انعکاس یابد. البته بهتر است موضوع از اندک ابهامی برخوردار باشد که آن را بلاهت موضوع گویند. موضوع باید با محتوا همپوشی داشته باشد.

2- سابقه پژوهش (researche review) : سابقه تحقیق تا چه حد ذکر شده است؟ آیا زمینه‌ها برای خواننده ممحض است یا گمراه کننده؟ در این بخش باید منابع و آثار مرتبط با اثر به خوبی نقد شوند و از تکرار و واگویی پرهیز شود تا میزان نوآوری و بداعت مولف آشکار گردد، زیرا اصالت یک اثر در بدیع بودن آن است.

3- محتوای تحقیق: زیر مجموعه‌ای که مولف تحقیق خودش را به پرسش‌های کوچکتر تقسیم کرده تا بتواند گزاره بزرگ یا پرسش بزرگ- موضوع- را پاسخ گوید، آن را اصطلاحاً مهندسی تحقیق گویند. ضروری است مشخص شود داده‌های تحقیق - که باید در یک نظام منطقی و روشمند به سامان برسد - تا چه حد قابل وثوق و اطمینان است و این همان هسته سخت (hard care) تحقیق است که تحقیق برگرد آن شکل گرفته است. کشف، فهم و نقد هسته سخت یک تحقیق وظیفه اصلی ناقد است و برای دستیابی و نقد هسته سخت ناقد باید محتوای تحقیق را به دو قسمت تقسیم کند؛ 1- برش‌های ریز، 2- مهندسی کار.

در یک اثر مثلاً مقاله هر پاراگراف باید حکم یک برش کوچک را داشته باشد و گرنه جای نقد دارد. تبدیل برش بزرگ- موضوع- به برش کوچک نشان دهنده فضل مولف است. این فرایند در طی مهندسی کار صورت می‌گیرد؛ یعنی ارتباط برش کوچک با برش بزرگ و نقد عدم ارتباط برش کوچک با برش بزرگ که می‌توان آن را شجره کردن کار نامید.

4- ادبیات نگارش: بخشی از آن به شیوایی و رسایی نثر مولف مربوط می شود و بخشی دیگر به اصول و قواعد نگارش، ساختار و واژگان و اصطلاحات، پاراگراف بندی و لحن نویسنده مربوط است که آیا نویسنده برای خواننده احترام قائل است و اعتماد خواننده را جلب می کند؟ يك متن در ذات خود باید ایجاد اعتماد کند، یعنی خواننده در کتاب مشارکت داشته باشد. در بررسی ادبیات نگارش شایسته است به روش نگارش، انسجام مطالب، شیوه ارجاع دهی، نقل قول، سیستم استدلال و تبیین و مستندات تحقیق عنایت خاص شود.

تحلیل محتوا: اصطلاح تحلیل محتوا (content analysis) نامی است کلی برای روش های تحلیل، مانند: روش های زرفانگانه یا درونی که در آن کیفیت محتوایی داده ها مورد تفسیر و یا تاویل (interpretation) و تبیین (explanantion) واقع می شوند و دیگری تحلیل ساختاری است که به شکل واژه ها، قرار گرفتن آنان در جمله ها، سبک و حجم مطالب بر حسب موضوع و ... می پردازد. واژه های متفاوتی مانند: تفسیر، تاویل، تعبیر، تبیین، تحلیل مضمون و حتی آنالیز برای تحلیل محتوا به کار برده می شوند که گاه شاخه ای از تحلیل محتوا را مشخص می کند و گاه هر یک از آنها کاملاً همتراز با اصطلاح تحلیل محتوا به طور عمومی و یا کلی به کار برده شده اند. در يك رویکرد کلی تحلیل محتوا در واقع کشف محتوای پنهان داده ها یا واحدهای مورد تحلیل از وراي گفته ها، تصویرها، سمبل ها و ... است. خواه واحدها متون نوشتاری باشند، مانند متون تاریخی، سیاسی، حقوقی و یا گزارش های علمی و تالیفات ادبی منثور و منظوم و یا اعداد و ارقام و جدول های آماری و یا ساخته های فنی و صنعتی، رفتارهای فردی، خانوادگی و اجتماعی، رفتارهای سیاسی، رفتارهای هنری (مانند بازیگری، اجرای نمایش و کارگردانی)، طرح های معماری و شهرسازی، رموزها و نشانه ها و نمادهای (symboles) مادی و معنوی، اجرای برنامه های رادیویی و تلویزیونی، باورها یا اعتقادات مذهبی و هزار مورد دیگر. بدیهی است تحلیل هر يك از موارد بر حسب موضوع مورد بررسی روش شناسی خاص خود را می طلبد.

ادامه را؛ اگر خواستید لطفا در اینجا مطالعه فرمائید:

<http://www.ido.ir/a.aspx?a=1386050101>

و اما بخش های اصلی از نقد جناب نورزایی و بررسی آنها:

#### -1-

"استعمال وافر کلمه ریاضی در نوشته های آقای افتخار به خواننده که از ریاضی عالی بهره نبرده یک نوع جهانی مرموز و جادویی ارائه میکند که گویا رمز های مهم پشت ریاضی نهفته است که به وسیله آنها میتوان حقیقتی را کشف نمود. این از بیخ نادرست است. او می نویسد "از این جمله ریاضیات بسیار مهم و اساسی است گفته میتوانم که زبان خود خدا زبان ریاضی است!" صفحه 234 . من تا حال خیال میکردم زبان خدا عربی با لهجه قریشی است!".....

اینکه چرا از استعمال کلمه یا واژه ای توسط من بدن کسی مانند جناب آقای نورزایی پت میکشد و به خارش درمی آید؛ مسلماً معاینات بسیار دقیق و پیشرفته کلینیکی را ایجاب میکند و شاید هم کنفرانس خیلی پر طول و تفصیل اطبا و متخصصین چندین بخش و رشته را.

ولی اینکه من آموزش ریاضیات را در جمع علوم معاصر برای جوانان جویای معرفت های بشری در دهکده های وطنم - آنهم طی دیالوگی با یک شخصیت ویژه نمایش «گوهر اصیل آدمی» بسیار مهم و اساسی خوانده ام. شاید خیلی حرف دقیقی نباشد. میتوانست گفته شود؛ اگر ریاضیات هم بخوانند و یاد بگیرند؛ بد نخواهد بود.

ولی اینکه ریاضیات هیچ چیزی نیست و به هیچ دردی نمیخورد؛ با هیچ حقایقی سر و کار ندارد و با ریاضی نمیتوان حقیقتی را یافت و دانست؛ برای این کمینه که اصلاً ریاضی دان نیستم؛ قابل درک نیست.

اعتراض جناب نورزایی در زمینه به لحاظ تاریخی قبل از همه متوجه افلاطون بزرگ است که بر سر در آکادمی خود نوشته بود: "آنکه هندسه نمیداند؛ وارد نشود."

شما خواننده گان عزیز و با فهم و عقل سلیم لطف نمائید برای یک لحظه - آری صرف و صرف برای یک لحظه!- تصور کنید که بشریت کنونی طبق فرمایش جناب نورزایی؛ ریاضیات را که گویا متناقضه ها و مجهولات و هزار بد و بیراه دیگر دارد؛ درون باطله دانی آقای نورزایی بیاندازند و خود را گویا از دغدغه ای بیهوده نجات دهند؛ آنگاه سرنوشت کمپیوتر ها، شبکه جهانی انترنیت و تمامی چرخ و پیچ صنایع و فابریکات و ماهواره ها و سفاین و کیهانشناسی و باستانشناسی و غیره و غیره چه میشود؟

مفاهیم عصر کمپیوتر و تمدن کمپیوتری و حتی زنده گانی کمپیوتری امروزه از متداولترین مفاهیم دم دست استند و حتی تا کودکان سه ساله و کمتر از آن؛ در بیشتر نقاط جهان زیادترین اوقات 24 ساعته خود را با کامپیوتر و مشتقات بیحد و حساب آن میگذرانند. ولی همین کمپیوتر نه تنها با ریاضیات کار میکند؛ بلکه اصلاً شکل تکامل یافته یک ابزار بسیط تر ریاضیاتی نیاکان مان به نام «چوتکه» میباشد.

شاید هم لازم است در باره پردازش پرسش برانگیز دیگر جناب نورزایی که بر موضوع افزوده هم مکئی کرد یعنی به: "تا حال خیال میکردم زبان خدا عربی با لهجه قریشی است!"

اولین سخن درینجا این است که بدبختانه بحر العلوم ما هنوز؛ معنای «علم» را نمیدانند که چیزی فقط متکی به عقل و تجربه بشری است. علم از اساطیر و مذهب سواست؛ میتواند اساطیر و مذهب هم موضوع تحقیق و بحث علمی باشند ولی همانجا نیز؛ عقل و تجربه و تا حدودی میتود ها و ساختار های منطقی است که عمل میکند نه دگم ها و احکام جامد و بیچون و چرا.

زبان خدا؛ اینجا به مفهوم علمی کلمه زبان کائنات و کهکشانیها و بالاخره طبیعت و هر پدیده جداگانه آن است که بدون بشر و نیاز به بشر در گردش و سیر و تطور و تکامل و یا افساد و انفجار و تجزیه و تغییر اند و در هر لمحء هرکدام آنها ریاضیات و محاسبات جبارانه فرمانروایی دارد. منجمله نظام شمسی در حدود چهار میلیارد سال پیش شکل نموده و مرکز ثقل آن خورشید در هر شبانه روز مقادیر معتدلبهایی از ماده (عمدتاً هایدروژن) خود را در تعاملات هسته ای میسوزاند و به انرژی تبدیل میکند؛ چون جرم و ماده خورشید محدود است نه لایتنهایی؛ لذا در حدود چهار میلیارد سال دیگر؛ سوخت و ساز اتمی در خورشید به اتمام نزدیک میشود و این ستاره که حیات و مامت همه ما و دیگر «برگ های حیات» به آن وابسته است؛ از حالت خورشید بودن خارج میگردد؛ ابتدا به گونه یک گول سرخ انبساط مینماید و تقریباً تمامی سیارات موجود در مدار خود را می بلعد و سرانجام معروض به انفجار مرگ ستاره ای شده از هم می پاشد و نهایتاً جرمی به شکل یک کوتوله کوچک سفید؛ برای مدتی از آن باقی خواهد ماند.

خوب در مورد اینکه جناب نورزایی فرموده اند" تا حال خیال میکردم زبان خدا عربی با لهجه قریشی است!" ایشان را نومید نمی کنیم. چه اتفاقاً در همین زبان هم ریاضیات وسیعی حاکم است؛ اعداد و محاسبات در قرآن بسیار و بسیار به کار رفته اند؛ بر علاوه کم از کم از رشاد خلیفه تا صدیق افغان در افغانستان و جوک ها و جوهره های آنها در ایران و سایر بلاد فخریه اسلامی؛ آنقدر

ها معجزات ریاضی در قرآن کشف کرده اند که تمامی قرآن و پاره ها و آیات و کلمات و اسما و افعال و اشارات آنرا مبدل به علامات و معادلات ریاضی ساخته است.

فقط در گوگل سرچ یا مرورگر دیگری بنویسید: **"معجزات ریاضی قرآن"** ، سرچ کنید و ببینید که نه تنها زبان خدا عربی بالهجه قریشی؛ سرپا ریاضی است بلکه موازی به آنکه برخی از اندیشمندان یونان باستان به جایی رسیده بودند که تمام هستی را ساخته شده از "1" میدانستند، آن بالا هم همه چیز "1" ها و ریاضیات است.

-2-

از اینها که بگذریم آقای افتخار ادعا هایی درین کتاب میکند که فکر میکنم غیر مسئولانه است. او حفیظ الله امین، مائو، استالین، پولپوت، گرباچف را همه در یک جمع می آورد و آنها را عامل سی آی ای میدانند. صفحه ع....

جناب نورزایی؛ خود کوزه اند و خود گل کوزه و آنگاه بر سر آن کوزه خریدار بر می آیند. اینکه نقد چیست؛ چه اصول و ضوابط دارد؛ سخن خیلی ها بعدی است ولی جرئت و شہامت جناب نورزایی برای بی فکر و بیسواد گرفتن خواننده؛ شگفت انگیز میباشد.

ببینیم منظور جناب نورزایی چه هست و چرا حد اقل پارگراف مورد نظر خود را نقل نمیکند تا خواننده به واقع در جریان امر قرار گیرد؟

کتاب گوهر اصیل آدمی که جناب نورزایی به شدت و وسواس شگرفی تلاش میکنند تا خواننده به ژانر و بافت و ساختمان و مواد و مصالح آن تماس نیابد؛ بنابر ملحوظات خاص خواننده افغانی، به یک سلسله ضمایم تجهیز گردیده که در سایر کتاب ها معمول نیست. یکی از این موارد افزودن یک البوم رنگی 16 صفحه ای در آستانه ورودی آن میباشد. درین البوم تصاویر و ایماژ های رنگی از کهکشانیها و غول های ستاره ای و غیره وجود دارد و آنها با منظومه خورشیدی و نهایتاً با زمین مقایسه و مقابله میگردند تا بدینگونه یک تصور و دید و بینش فرا قریه ای، فرا دهکده ای، فراکشوری و بالاخره فرا زمینی برای خواننده میسر گردد که فرض شده است بخصوص جوان و تازه دم است و برای رفتن به اصل کتاب و بهره گیری هرچه بهتر از آن مددش مینماید.

این البوم با یک تکست (متن) معلوماتی خیلی مختصر همراهی میشود. این متن پس از قبض و بسطی در کائینات بر اساس تحقیقات انجام گرفته در آن؛ به زمین و حیات و بالاخره جامعه بشری و جریانات دور و نزدیک به آن می پردازد و چنین ادامه می یابد:

" با در نظر داشت همین واقعیت های سفت و زبر است که مراکز توطئه های جهانی بخصوص از نیمه دوم قرن 19 بدینسو؛ به سوء استفاده ابزاری از فرهنگ های ملل عقبمانده روی آورده و زمینه های همه جانبه یک بازی ی بزرگ در سطح جهان (به ویژه جهان اسلام!) را مهیا ساختند که به «بازی شیطانی» موسوم شده است .

واقعیت این است که «بازی شیطانی» را فقط و فقط بدعت کمیتہ 300؛ نبوغ الن دالیس ها؛ جان فوستر دالیس ها؛ هنری کسینجر ها، زبگینیو بریزینسکی ها؛ سعید رمضان ها؛ ضیاء الحق ها؛ جهادی ها؛ القاعده ای ها؛ طالبانی ها ... شکل و سامان نداده و حتی درین عرصه نقش فجایعی

که به دست چپ ها و چپ نما ها منجمله تحت عنوان «انقلاب های فرهنگی» انجام گرفت؛ اساسی تر است .

اگر بشر اولیه و وسطی بنابر دلایل و عوامل قطعاً ناگزیر دست به خلق و ایجاد باور های وارونه و فرهنگ ها و بینش های معیوب و موهوم ولی آرامبخش زده بود؛ دستاورد های هنوز خام و کال علوم و فن آوری های قرن های 17 و 18 و 19 در اروپا ؛ شماری از متفکران بزرگ بشری را به استنتاجات نوین و انقلابی در باره جامعه و جهان و اقتصاد و فرهنگ و محیط زیست ... رسانید .

اما این استنتاجات بنابر علمی بودن؛ مشروط به پیش زمینه سواد و تحصیلات و آماده گی های وسیع مقدماتی بودن و غیره نمیتوانست بلافاصله توده گیر و همه گانی شود . معهذ کارگران یدی و فکری یعنی روشنفکرانی که از استثمار و ستم مضاعف سرمایه داران و مالکان دستگاه ها و مجتمع های کاری و تولیدی به جان آمده بودند و نیز روشنفکران و اقشار بالنسبه آگاه و صاحب غرور کشور ها و سرزمین های که در معرض تاراج و چپاول مستقیم استعمارگران مربوط به نظام سرمایه داری نوظهور اروپایی قرار گرفته بودند و راه نجات می جستند؛ اندیشه های یاد شده را تقریباً همانند وحی های منزل و اساطیر جادویی ی دیگر؛ پذیرا و اکثراً چون غذا های ناجویده قورت دادند .

درد و سوز و شور و هیجان مسلط بر فضا های به اصطلاح چپی و انقلابی و آزادیخواهی به حدی بود که برای تفکر و تعقل و تدبیر و دور اندیشی و احتیاط کاری ...کمتر امکان میداد؛ بدینگونه علمی ترین و دقیق ترین و درست ترین ایده ها و افکار (در زمانش) نیز طبق عادات و ایجابات روان از کودکی آمده؛ غالباً تهی از محتوا گردیده به دگم ها و «احکام مقدس» بدل گردانیده شد و هر داعی و مدعی حسب امکان و توانی که یافت؛ عمل کرد و اعمال خویش را با این احکام و دگم ها «تقدیس» و توجیه نموده رفت. در نتیجه آنقدر ها بهبودی برای جهان و بشریت؛ حاصل نیامد که سوء تفاهم و جدال و تفرقه و فاجعه به ظهور رسید .

شواهد و اثباتیه های فراوان وجود دارد که حتی همین روند هم توسط شبکه های استخباراتی و مراکز «فکر سازی» و فعالان ضد انقلاب کمپ سرمایه داری تشویق؛ تحریک؛ تمویل و سازماندهی میگردید (و کماکان میگردد!)؛ چرا که از قدیم تجارب نبرد ها به همه آموختانده بود که دشمن را با خدعه و منجمله در لباس و قیافه خودش بهتر و آسانتر میتوان در هم شکست و هیچ لشکری نباید حتی یک لحظه از داشتن «ستون پنجم» و «اسپ تروا» در درون طرف محارب خود غافل باشد !

به هر حال؛ توده های انبوه ملیونی و میلیاردهای بشر نه قادر اند و نه مایل؛ که «پشت ورق» عملنامه های این و آن شخص و شخصیت یا حزب و سازمان و نظام دولتی ی کشوری و لشکری را بخوانند و طبق آن قضاوت و موضعگیری نمایند. آنچه در صحنه انجام میشود و زیر نام و شعاری؛ همه چیز است!

مثلاً در افغانستان حفیظ الله امین؛ عامل سی آی ای بود و در چین؛ ماؤو؛ و در کامبوج؛ پولپوت و در روسیه؛ گرباچف و یلتسین ... و قبلاً استالین !!! ... برای توده های مردم تقریباً معنایی ندارد .

وانگاه اگر همه کاره تمام دنیا و تمامی زمانها و مکانها سی آی ای و مماثل هاست؛ پس دیگران چه کاره اند و به کدام حق و صلاحیت و لیاقت و توان و استحقاق مدعی ی پیشوایی و چه بسا خدایی (از نوع دیگر) اند؟

با تأسف که اینجا مجال آن نیست تا چنانکه باید؛ کلیه جوانب مسایل را روشن کرد؛ ولی به طور فشرده ؛ عرض این است که منادیان اصلاحات و آزادی و احیاناً انقلاب در جهان کنونی هم؛ چنانکه باید توفیق چندانی بر ابداع و ایجاد یک فرهنگ متعالی تر و بی عیب تر نداشته اند و ندارند و از یافته های بنده؛ همانا یکی این است که برخورد این طیف؛ با فرهنگ های هزاران ساله بشریت؛ آنقدر ها سازنده نبوده است و در حال حاضر نیز نیست.

مرکز ثقل این دریافت؛ همانا **روانی بودن** فرهنگ های دیرینسال و کهن بشری است و لذا جز با تدابیر و فنون و هنر های **تأثیر روانی** نباید با این فرهنگ ها و معتادان به این فرهنگ ها پیشامد نمود.

تجربه و ممارست و ریاضت «گوهر اصیل آدمی» معطوف به همین مرکز ثقل است. اینکه در عمل و در تاریخ اندیشه و هنر ارزش و بها و جایگاه و پایگاه آن چه و کجا خواهد بود؛ چیزی نیست که من بتوانم تعیین و ادعا نمایم."

بدینگونه من مانده ام و اینکه آیا جناب نورزایی واقعاً اینها را و در مجموع کتاب مورد نظر را خوانده اند و یا صرف چند جایی را ورق زده و یک تعداد حرف و سخن را الکی و الله بختی برگزیده اند تا به اصطلاح نقد و انتقادی داشته باشند و مقداری عیب و نقص! به خواننده تحویل دهند.

من یقین دارم خواننده من در ساعات جاری هوشیارتر و خردمند تر از آن می باشد که نداند جمله "مثلاً در افغانستان حفیظ الله امین؛ عامل سی ای ای بود و در چین؛ ماؤو؛ و در کامبوج؛ پولپوت و در روسیه؛ گرباچف و یلتسین ... و قبلاً استالین !!! ... برای توده های مردم تقریباً معنایی ندارد؛ گذشته از اینکه بیان یک حقیقت کلیدی است؛ صورت طعنه به آنهایی دارد که با همچو ادعا های حق و ناحق و به فرموده نورزایی صاحب فرا فگنی ها تلاش کرده اند و میکنند؛ خود و دیگران را فریب دهند. اگر جناب نورزایی «ریگی به کشف نمی داشتند»؛ و ادات و اشارات زبان ادبی را میخواستند تحویل بگیرند؛ موجودیت چنین نحوه بیان: **و قبلاً استالین !!!** کافی بود که ایشان بی خلطه فیر نکنند و هم من و هم خود را نشرمانند!

اینجا حتی میتوانست بیاید: ... و **پیشتر از آن نین!!!** چرا که نین هم به جاسوسی برای المان متهم شده بود و بر علاوه جان کولمن در کتاب کمیته 300 در مورد؛ پاره ای روایات استخباراتی دارد.

خوب؛ گرفتم همه اینها غامض و راز آلود و دشوار فهم ولی جمله بلافاصله بعدی چی؟: **وانگاه اگر همه کاره تمام دنیا و تمامی زمانها و مکانها سی ای ای و مماثل هاست؛ پس دیگران چه کاره اند و به کدام حق و صلاحیت و لیاقت و توان و استحقاق مدعی ی پیشوایی و چه بسا خدایی (از نوع دیگر) اند؟**

دیگر شما میدانید و معنای «مسئولانه و غیر مسئولانه!» جناب نورزایی!

-3-

**آقای افتخار به شمول اکثریت انسانها به این باور اند، که گویا انسان گل سر سبد خلقت است و اکرم و اشرف مخلوقات.**

بنده به اجازه شما؛ به روال تبصره پیشتر جناب نورزایی در مورد زبان خدا؛ این جمله شانرا تکمیل مینمایم:

**آقای افتخار به شمول اکثریت انسانها و خدا و پیامبر و قرآن و ائمه ...؛ به این باور اند، که گویا انسان گل سر سبد خلقت است و اکرم و اشرف مخلوقات. اگر مورچه به سخن در می آمد یقیناً که اعتراض میکرد. باید پرسید که معیار گل سر سبد بودن در چیست؟ در اینکه عقل دارد و خود آگاهی؟ این عقل و این خود آگاهی چه چیزی برایش به ارمغان آورده؟ تاریخ کنش انسان مملو از استبداد، استعمار، استثمار، نسل کشی و وحشت جنگ های جهانی، فاشیزم، آلوده کردن محیط**



زیست و جهل مرکب است. اگر معیار موفق بودن در تکثیر مثل و تطابق با محیط است، این معیار زیست که زیست شناسی برای موفقیت حیوانات به دست میدهد و یقیناً مفصل داران از جمله مورچه ها موفق ترین حیوانات روی زمین اند. آنها بیش از دوصد میلیون سال است که روی کره خاکی زنده گی میکنند در حالیکه انسان مدرن *Homo sapiens* بیش از پنجاه هزار سال عمر ندارد و اگر به این منوال زنده گی اش را ادامه دهد خود را نابود میکند و زمین را برای حیوانات "هوشیار" و موفق مانند مورچه ها به جای خواهد گذاشت اگر قبل از نابودی خود زمین را خراب نکند.

زیست شناسان کهن *paleontologists* از جمله ستفن گولد *Stephen gold* نظریه پرداز معروف امریکایی در نظریه تطور داروینی به این نظر است که انسان یک برگ از درخت ستمبر و پهناور حیات است که شامل انواع بی شمار میباشد. انسان مانند هر برگ دیگر این درخت یک برگ است و نمیتواند برای خود امتیازی قایل شود. بخصوص ما وقتی تولید مثل مان و زندگی موفق روی زمین را معیار قرار دهیم انسان به مقابل مورچه نمیتواند پوز دهد و خود را گل سرسید اعلام کند؛ اگر میکند از جهالت اوست و از خود خواهی او.

من به اینکه آقای نورزایی یا کس دیگر در مورد نوع بشر؛ یا انسان و کم و کیف آن؛ بدبینی دارند و یا خوشبینی؛ کاری ندارم و تا جائیکه این چنین یک چیز احساسی و عاطفی یعنی روانشناسانه مطرح میباشد؛ از سایرین هم انتظار دارم که به حس و باور و مولفه روانی من و همانند های من در مورد کاری نداشته باشند.

ولی زمانیکه پای علوم و شناخت و فلسفه و هنر...؛ یعنی چیز های غیر شخصی و مربوط به اجتماع و فرهنگ و مربوط به قرار داد های اجتماعی در میان می آید؛ همه ما باید حد خود را بشناسیم و به انگیزه مقتضیات روان برده دار و فنودال و شهزاده و سردار و راجا...؛ احکام بی بنیاد و فاقد منطق و بی بهره از پشتوانه های تجربی و سایننتفیک؛ صادر نفرمائیم.

موضوع انسان؛ موضوع تنها موریس میترلینک و مورچه هایش و یا داروین و داروینیست ها نیست و نمیتواند باشد. همینکه در لحظات جاری من و آقای نورزایی پیرامون چیزی به نام کتاب گوهر اصیل آدمی بحث میکنیم و از علوم و ارزش های کار اندیشمندان بشری میگوئیم و همدیگر را به بی حرمتی به این ارزش ها (اندکی پس) متهم مینمائیم؛ بدین معناست که دوسیه گفتمان و پرسمان و تحقیق و کاوش و کشف در مورد انسان؛ چیز بسته شده نیست.

من واقعاً از فرمایشات جناب ستفن گولد؛ معنایی نمیتوانم بگیرم و می ترسم؛ جناب آقای نورزایی همان بلا هایی را که بر سر گفته ها و نوشته های من آورده اند و می آورند؛ بر سر فرمایشات او نیز آورده باشند؛ چنانکه عین کار را با سخنان کارل مارکس (اندکی پس) انجام داده اند.

مگر فرمایش چنین بی باکانه که: "معیار گل سر سبد بودن (انسان) در چیست؟ در اینکه عقل دارد و خود آگاهی؟ این عقل و این خود آگاهی چه چیزی برایش به ارمغان آورده؟ تاریخ کنش انسان مملو از استبداد، استعمار، استثمار، نسل کشی و وحشت جنگ های جهانی، فاشیزم، آلوده کردن محیط زیست و جهل مرکب است." نه با اصول و وجدان و معانی و احکام علمی سر میخورد که جناب آقای نورزایی از همه بیشتر دعوای آنها دارند و نه با فلسفه ها و اساطیر و مذاهب که بالاخره به نحوی فرآورده های عقل و منطق و تصور و خیال نزد بشر ماقبل دوران ساینس میباشد.

اولاً تاریخ کنش انسان صرفاً و فقط مملو از همان چیز هایی نیست که جناب نورزایی ردیف کرده اند؛ از آنجا که از بسیار دیر باز جوامع بشری به طبقات حاکم و محکوم و صاحب امتیاز و محروم مبدل گردیده؛ بلی تاریخ طبقات حاکم بشری بیشتر مملو از همان چیز هاست. بر علاوه این طبقات حاکم و صاحب امتیاز اند که علی الدوام چه آگاهانه و چه به طور غریزی روند رشد و اعتلای استعداد های فوق العاده و متعالی و متکامل بشری را در توده های مردم و فرزندان آنها سد کرده اند و هنوز این جنایات جبارانه به شدت ادامه دارد. بر علاوه چنانکه در روند های اخیر مجاهد سازی و طالب سازی و انتحاری سازی و غیره می بینیم؛ جریانات شنیع و کثیف شست و شو های مغزی و روانگردانی ها و سلب انسانیت از انسان زحمتکش و فرزندان او؛ حتی تشدید گردیده است.

حل و فصل تمامی این مسایل و معضلات کوه مانند در عهده عقل و علم راهیاب و کشف نخبگان بشری میباشد؛ فراز و نشیب ها و تاریک روشن ها می آیند و می روند ولی بخصوص در دو سه قرن اخیر؛ پیشرفت های مستقیم و غیر مستقیم و کمکی درین راستا به مقیاس جهانی خیلی خیلی امیدوار کننده و الهامبخش میباشد.

در نتیجه مهره داران و مورچه های آقای موریس میترلینک و نورزایی اگر صد ها میلیون سال دیگر هم بر روی زمین زنده گی کنند؛ باز هم همان خانه ای را خواهند ساخت و همان دانه ای را کش خواهند کرد؛ که 2 صد میلیون سال پیش از این میساختند و کش میکردند ولی انسان حتی روز تا روز قادر است خویشتن و معیشت و تولید و هوش و فراست و معنویت خود را تغییر دهد. اگر پیشرفت های علمی و فلسفی انسان در قرن 20 را به حیث یک شاخص بگیریم؛ امید میرود که نوع بشر طی سه چهار قرن آینده مسایل بسی بسی بزرگ خود و طبیعت پیرامون را حل و فصل نماید و به تعبیر مارکس به تمامی معنای کلمه در سطح عموم بشری "از ماقبل التاریخ" ("و پایان تاریخ!!!") فرا بجهد.

- 4 -

آقای افتخار ادعا میکند که از اول پیدایش نوع بشر کسی به تاکید لازم روی اینکه بشر چیست سوالی طرح نکرده است. صفحه 1؛ اگر چنین است پس فلسفه از زمان ارسطو و افلاطون تا حال بی مورد بوده است. روانشناسی و بشر شناسی از بدو پیدایش شان به این مسأله پرداخته اند.

راستی برای آقای نورزایی که بشر آنهمه خوار و حقیر و زبون است؛ که معیار گل سر سبد بودن (انسان) در چیست؟ در اینکه عقل دارد و خود آگاهی؟ این عقل و این خود آگاهی چه چیزی برایش به ارمغان آورده؟ تاریخ کنش انسان مملو از استبداد، استعمار، استثمار، نسل کشی و وحشت جنگ های جهانی، فاشیزم، آلوده کردن محیط زیست و جهل مرکب است؛ دیگر چه فرقی میکند که این ادعا کار های فلاسفه و دانشمندان (انسان) را بی ارزش بگیرد و بی احترامی به کار های ارزنده آنها باشد.

باید عرض کنم که قبلاً گرانمایه سلیمان کبیر نوری طی مقالهء غرای شان «نقد "اثر عالم افتخار" یا تخطئه و نفی و اعدام انسانیت؟!» (2) بر این و برخی دیگر از فرمایشات جناب نورزایی پاسخ

های درخوری داده اند و بنا بر اینکه تضاد گویی های این چنین فاحش و مسخ و تحریف های تحمل ناپذیر بدیهیات و سایر صفات نادر که در جناب نورزایی هست؛ میتواند آدم را وارد گفت و گوی شدید الحن با ایشان سازد؛ مقاله محترم نوری مرا مقداری نگران ساخت که مبادا جوانان و فرزانه گان دیگری که آرزومند راه اندازی پرسمان ها و گفتمان های صمیمانه و سازنده و پاک و بی روی و ریا در مورد کتاب گوهر اصیل آدمی یا مباحث " گوهر اصیل آدمی چگونه کشف شد؟..." میباشند؛ از موضوع انتباه ناخواسته بگیرند و از اقدام صرف نظر نمایند.

لذا با نگارش و انتشار مقاله «یک یاد داشت بسیار ضروری - به پیش به سوی "جامعه باز؛ به سوی آزادی مباحثات علمی!" (3) خواستم قدری دوستانی چون جناب نوری را به خویشتن داری و اغماض و گذشت ترغیب نمایم . خود هم تصمیم نداشتم؛ این مبحث را بگشایم؛ بخصوص که جناب نور زایی از دادن متن بسیط و «وورد - word» آن علی الرغم پا درمیانی شخصیت و الامقامی چون جناب استاد اسدالله الم؛ سرباز زده بودند.

و مزیداً به دلیل اینکه؛ چنانکه می بینید به مجردیکه به فرمایشات جناب نورزایی تماس بگیریم؛ پرده نازک روی آن میکشد و بعد چیز هایی بالا می آید که سبحان الله!

- 5 -

در جایی نویسنده ادعا میکند که گویا جهان غرب به جهانی سایننتفیک ضدیت و خصومت دارد. صفحه 22 . این واقعاً یک دید توهمی است. این جهان غرب و دانشمندان غربی اند که حامل روش علمی امروز اند و بس. در همانجا ادعا میکند که گویا ضدیت به جهانی سایننتفیک به نفع سرمایه داری است. بزرگترین منتقد ضد سرمایه داری یعنی کارل مارکس در مانیفیست کمونیست میگوید که نظام سرمایه داری انقلاب در تولید و تخنیک را پیش می برد و اینها البته براساس یافته های علمی ممکن اند! مارکس به این باور است که علم به حیث یک نیروی مستقل تولیدی از کار جدا و به خدمت سرمایه قرار میگیرد. ص 384 سرمایه، جلد اول آلمانی، 1976,....

مناسفانه باید عرض نمایم که در مورد همچو مغلطه ها و خلط مبحث کردن های جناب نورزایی آدم ناگزیر میشود از ضرب المثل های زیبا و رسای مردمی استفاده نماید و یا عمل ایشان را با نام و واژه علمی - منطقی معمول آن بنامد.

مردم در همچو موارد میگویند: ده کجا و درخت ها در کجا؟!!

یا ملانصر الدین معروف؛ وقت مردن وصیت کرد و حسب آن قبرش را فقط یک دیوار دادند و در آن دروازه بزرگی نشاندهند و قفل ستبری هم به دروازه زدند!

در حکمت این امر گفته شده که گویا ملا میدانسته اهالی روزگار و منجمله دزدان و کفن کشان شان؛ از چهار یا شش جهت؛ صرف قادر بوده اند یک جهت را ببینند؛ لذا یک دیوار و یک دروازه و یک قفل کافی و شافی بوده است!

اینک جناب نورزایی هم میفرماید؛ جهان غرب؛ دانشمندان غربی، علم و تکنیک؛ نظام سرمایه داری و سطح انحصارات، دولتی و فراملیتی آن - امپریالیزم؛ توامیت کار و علم و جدایی علم از کار و قرار گرفتن آن در اختیار سرمایه دار؛ همه یک چیز و یک مفهوم است و بر علاوه **جهانبینی و جهانشناسی**.

من بحث بیشتر درین مورد را توهین شدید به شعور خواننده عزیز میدانم؛ خواننده ای که همه روزه با گوشت و پوست و خون و استخوان خود و عزیزان خویش حس و تجربه مینماید که سیستم امپریالیستی؛ با پیاده نظام مجهز با کدام جهانبینی و ایدئولوژی سرکوب و لگد مالش میکند. طی 35 سال و حتی 70 سال از این رهگذر در کشور ما و منطقه ما چه آتش هایی که برپا نیست!

خوشبختانه ترجمه دوم و رساتر کتاب معروف «تلک خرس» در همین روز ها به همت جناب قاسم آسمایی روی ویبسایت های زبدهء مان قرار گرفته است و میتواند نشان دهد که محافل صیهونیستی - امپریالیستی جهان غرب؛ نه دانشمندان غربی و نه هیچ چیز دیگر؛ چگونه خصم جهانشناسی سایننتفیک در توده های بشری و حامی و پشتیبان خسته گی ناپذیر جهانبینی ها و ایدئولوژی های سیاهترین قرون عتیقه اند.

- 6 -

در جایی صفحه 168، ادعا میشود که کلیسا در قرون وسطی به کشیش ها و پاپ ها رسماً حق برداشتن بکارت نوعروسان را داده بود که مردم بسا شب اول عروس شانرا به حجره کشیشان می بردند. این به باور من یک افتراست. من از تاریخدانی در پوهنتون هایدلبرگ پرسیدم و او آنرا بعد از خنده ای رد کرد و گفت: از این اختراعات زیاد است.

باز هم من حاضریم قبول کنم اگر اثری موثق این گفته را در تاریخ تائید کند. این ادعا برضد همه ارزش های کلیساست و چگونه آنها میتوانند این را یک امر رسمی اعلان کنند؟ البته که در تاریخ قید است که کشیشانی راهبه ها را حامله می نمودند و بچه های شانرا در داخل محوطهء کلیسا یا جای دیگر بخاک می کردند. درینجا البته نباید تجاوز جنسی عده ای از ملا های افغان را بالای کودکان مدرسه از نظر دور داشت.

از طالع بلند جناب نورزایی؛ من هم اکنون به کتابخانه خود و کتابخانه های معین دیگر دسترسی ندارم تا منابع موضوع را خدمت شان ارائه میگردم ولی خوشبختانه جناب استاد تاریخ هایدلبرگ هم نتوانسته و یا نخواسته موضوع را مطلقاً رد نماید؛ فرموده است؛ از این اختراعات زیاد است و طبعاً این «اختراعات» ثبت محفوظ هم دارد.

اما بهتر است جناب نورزایی و سایر عزیزان اندکی در مورد کارنامه های کلیسای کاتولیک بخصوص در عهد انگلیزیسیون و جنگ های صلیبی مطالعه بفرمایند؛ عهدی که حتی شاه کشوری مانند فرانسه مجبور میشد پای پیاده و با توبه واستغفار متواتر و متوالی به واتیکان یا مراجع دیگر قدرت برود تا بتواند خویشتن را از غضب قدر قدرت های مطلقه مدعی نماینده گی خدا و عیسی مسیح نجات دهد. عهدی که کمترین سزای دیگر اندیشان زنده زنده سوختانده شدن شان در آتش بود و قس علیهذا.

جناب نادر نور زایی از کدام اصول کلیسا در کدام بازه زمانی میخواهند داد سخن بدهند؟

خوب است جناب یک شوخی بامزه هم فرموده اند:

**درینجا البته نباید تجاوز جنسی عده ای از ملا های افغان را بالای کودکان مدرسه از نظر دور داشت.**

شاید بدین معناست که من؛ با افشای یک فضیحت منسوب شده به کلیسا؛ از آنچه ملا های افغان بر کودکان مدرسه انجام داده اند و میدهند؛ و بیشتر از آن از فساد و فحشای سرسام آور ممالک مقدسه! دوبی و قطر و سعودی و لبنان... چشم می پوشم. نه خیر؛ اینها همه سر و تهه یک کرباس اند و در طول تاریخ یکی هم از دیگری بدتر بوده اند و درین اواخر که گذشتان عرش خدا را هم آلوده کرده است!

- 7 -

در زینه 79 صفحه 230 ، بکارت و شرافت دختر را او (عالم افتخار) باهم مترادف میدانند. و کسی که بکارت ندارد به خاک و خاکستر برابر است! عجب اخلاقیات قرون وسطایی! این اخلاقیات در افغانستان حاکم است ولی معیار جهانشمول و ضرورتن انسانی نیستند. اگر چنین باشد آیا نویسنده حاضر است ادعا کند که همه دختران غیر مسلمان و یا فرهنگ هایی که به بکارت به دیده تقدیس نمی نگرند بی شرف اند و با خاک و خاکستر یکسان؟

خوشبختانه اطمینان دارم که خواننده گان عزیز؛ میدانند که جناب نورزایی چرا؛ در سلسله تقلاهای که جز سفسطه و تحریف و مغالطه و خلط مبحث نامی ندارد؛ به اینجا رسیده و یک چنین طرح و توطئه ای را پیش میکشند.

اولاً این یک خیانت در امانت است که ما موضوع و مسئله ای را از جایی بگیریم و علم نمائیم ولی فضا و ماحول و جبرها و قوانین حاکم بر آن را پنهان بداریم. این امانت در خیانت در سرپای فرمایشات جناب نورزایی هست. ایشان وقتی سخن پیرامون حفیظ الله و پولپوت... را علم میکنند؛ به خواننده واضح نمیسازند که سخن در کدام فضا و تحت چه شرایط و با کدام جمله بندی و پاراگراف .. مطرح شده است؛ هکذا موضوع راجع به سوال مطرح بودن یا نبودن «بشر چیست؟» و... و...

اینجا دیگر امانت در خیانت به حد چندیش آورتر و تحمل ناپذیر تر میرسد:

این برداشت و برش؛ از بخش اصلی کتاب «گوهر اصیل آدمی - 101 زینه برای تقرب به جهانشناسی ساینفیک» میباشد که داستانی، دراماتیک و نمایشی است یعنی مقاله و مجموعه مقالات نیست و به تشخیص دوست عزیز ایرانی جناب شاهین مقرب بیشتر به شعر پهلو میزند تا به نثر.

درین نمایش عظیم دختر و پسری از حدود سنین سه ساله گی (سن قابلیت تداعی یافتن در کودکان نورمال) با هم آشنا میشوند و در کوره های حوادث متنوع پیش میروند؛ تقریباً به صورت موازی دید و بینش هر دو یار و دوست توسعه یافته میروند و در محیط های مختلف و در معرض تجربه

های حتی الامکان همسان و همسو واقع میشوند. آنان در سنین بالاتر بیش از اینکه عاشق و معشوق هم باشند معلم و مربی یکدیگر میگردند و آرمانهای سترگی را در برابر خویش قرار میدهند.

پدر دختر مانند قبله گاه جناب نورزایی؛ فنودال و ثروتمند منطقه میباشد؛ مسلمان و اهل انجام تمامی ظواهر شرع اسلامی بوده و نیز حاجی است و به همین دلیل در نمایش؛ نامش «حاجی اول» میباشد.

ولی پسر؛ متعلق به خانواده ناداری است و صرف به برکت استعداد های بارز؛ کرکتر خاص و جاذبه های معین دیگر؛ نه تنها محبوب قهرماندختر نمایش است بلکه محبوب پدر و مادر و برادر قهرماندختر هم واقع میگردد؛ از آنجا که دختر شخصیت فوق العاده ای دارد؛ رفته رفته در فامیل اتوریتیه ویژه کسب میکند و جریان طوری پیش میرود که پدر و فامیل را وادار میسازد تا یک مناظره بزرگ یا بحث عمومی را سازماندهی نماید و برای انجام این امر سترگ پول هنگفتی هم تخصیص دهد. قرار است در این مناظره هر دو قهرمان نمایش در چوکات امکانات حد اکثر محیط تبارز یابند و سخنانی به اجاره دان مسجد و مدرسه و ادارات دولتی و تعلیمی و مردم عام داشته باشند.

چند روز پیش از برگزاری این مراسم بزرگ و ناب و بی سابقه؛ بنابر دلایل امنیتی و ملاحظات دیگر؛ قهرمان پسر؛ از فامیل مادری اش تجرید و تحت حمایت فامیل قهرماندختر قرار میگیرد و بالاخره روز ماقبل مناظره به خانه حاجی اول منتقل میگردد و بنابر ایجابات کاری که در پیش روی است؛ تمام روز را با دختر و در اتاق خاص او میگذراند؛ در حالیکه حاجی اول و دیگران مصروف ساختن کمپ و تدارک وسایل و لوازم مراسم فردا اند.

شام روز است که حاجی اول فارغ میشود و نزد مهمان و محبوب دخترش در همان اتاق خاص قهرماندختر می آید. این عاطفی ترین و شگفت انگیز ترین و در عین حال پر دلهره ترین صحنه نمایش است که بدو باعث برهم خوردن وضع صحنی - روانی دختر میگردد و همزمان در ذهن پسر مسایلی را بیدار میکند:

"حاجی اول به هیچوجه به پدری نمی ماند که دخترش با مرد غریبه و بیگانه ای هم اتاق یعنی در حال بوس و کنار و حتی شاید همخوابه گی بوده است.

مگر گمان و گمان های بد چیز های بسیار زحمت طلب و دشوار فهم اند؟!!

ظاهراً باید چنین بنماید که این مرد غریبه از هرچه نیرنگ و شیطننت بوده کار گرفته و با سوء استفاده از انگیزش ها و محرکات غریزی هرچه توانسته است با این دختر انجام داده، بکارت و شرافت او را زایل و وی را به خاک و خاکستر برابر گردانیده است.

اما واقعیت چیز دیگری میگوید: حاجی اول با معذرت خواهی و تضرعی که بی معنی و حتی منزجر کننده معلوم میشود؛ خطاب به من (قهرمانپسر) اظهار میدارد: فرزند عزیزم، تاج سرم!

متاثر نشوی؛ اگر دختر من لیاقت تو را داشته و دارد؛ در اندک زمانی به حال عادی برمیگردد و الا دختران بهتر از او هم در گرد و نواح ما وجود دارند. من همه دختران این ساحه را فدای سرت میکنم. به من معلوم است که تو کیستی و وظیفه من در برابر تو چیست؟"

اینک شما و آتشفشان دانش آقای نورزایی و داوری و قضاوت تان؛ خیلی خیلی آرزو دارم سوء نیتی در ایشان کشف ننمائید!

- 8 -

در زینه ی 87 صفحه 258 نویسنده ادعا میکند که مردمان عصر حجر کمترین اطلاعات در باره دنیا و از کمترین قضاوت در باره پدیده های دنیا برخوردار بودند . تا حال علم بشر شناسی به این دید مسلم نرسیده است و ما در باره باور های مردمان حجر قدیم PALELITHIC چیزی نمیدانیم. جز اینکه مرده هایشان را به قبر میکردند و از یک نوع جان پنداری Animism پیروی می نمودند. این باور هم بر اساس یافته های باستان شناسی و آلات سفالین به دست آمده است. ولی انسان عصر حجر جدید NEOLITHIC از مردمان جدید در ظرفیت عقلانی خود کم و کاستی نداشته است.

اینجا باز ما به همان شگرد یا مرض سفسطه و خلط مبحث سروکار داریم؛ آخر اطلاعات در بارهء دنیا کجا و ظرفیت عقلانی کجا؟

اگر هردو را یکی بگیریم معنای امر چنین میشود که مردمان عصر حجر جدید هم مانند مردمان امروز شبکه جهانی انترنیت داشتند؛ سفالین به فضا میفرستادند و با رادیوها و ستالیت تی وی ها هر سه ثانیه در سراسر عالم به یکسان به هم خبر میدادند و از هم خبر میگرفتند.

احتمالاً جناب نورزایی در کنار گنجینه دانش بیحد و حصر خویش؛ کلکسیون های غول آسای وسایل و ابزار های اطلاعات در عصر حجر جدید را نیز مالک و قابض اند؛ دعا کنیم که خدا خیرشان را پیش کند!

- 9 -

در بخش دو، یاد داشت هایی از یک سفر، صفحه 338-339 نویسنده استبداد شرقی امپراتوران مغول را توجیه میکند به نام ارج نهادن به تاریخ و فرهنگ. من هم از دیدن تاج محل و از آثاری که شاهان مسلمان و مستبد به جای گذاشته اند؛ و مردم فقیر و مظلوم هند را وادار کرده اند این زیبایی های مهندسی را به وجود آورند خوشم می آید. ولی من هرگز نمیتوانم این ظلم را توجیه کنم با وجودیکه طرفدار حفظ آثار باستانی ام. استبداد را نمیتوان چیزی جز استبداد نامید و این شاید یکی از مسائلی باشد که تا حال؛ حاضر نیستیم خود را در آئینه ببینیم و بگوئیم که بلی این مائیم. و تا حاضر نشویم که به آینه نگاه کنیم و مانند کالیان ولیام شکسپیر از آئینه گریز کنیم نمی توانیم طرحی نو از زنده گی اجتماعی و سیاسی در اندازیم.

این اتهام جناب نورزایی بر این کمینه حتی قابل تعقیب عدلی است ولی باز هم طالع دارند که عدلیه ما هنوز در تصرف لمپن های جنگلباگی و به طرز تعیین کننده اشرار و قطاع الطریقان میباشد؛ چنانکه جناب عبدالسلام عظیمی قاضی القضاات جمهوری اسلامی افغانستان با سکوت و کرختی 3 ساله خود در برابر عرایض اینجانب روی شبکه انترنیت تحت عنوان «خیانت، شر، فساد و قطاع الطریقی در مسند قضا» (4) کاملترین ثبوت این حقیقت را به دست داده اند!

هم بنابراین ناچاری و هم به خاطر آنکه مانند سایر موارد؛ باز هم جناب نورزایی مرتکب خیانت به امانت شده و به خواننده واضح نساخته اند که مبنای دعوی و اتهام شان چیست و چگونه است؛ توجه شما را به مختصری از متن مورد نظر معطوف میدارم:

"به برکت تسهیلاتی که جهانشناسی ی سایتفیک در حوزه اثر روانی - فرهنگی - تاریخی برایم میسر میسازد؛ تا حدیکه برای خودم نیز گاه حیرت انگیز است؛ با گذشته این کاخ و قلعه (لال قلعه) اتصال می یابم و حتی این گذشته؛ کم از کم تا زمانی پیش کشیده میشود؛ که در آن؛ خان جهانگشای مغول - چنگیز - از صحرای منگولیا سپاه آراست و آسیای میانه و افغانستان و ایران و عراق و بخش هایی از شبه قاره هند را طوری بیرحمانه و قساوت کارانه در نوردید و زیر پای گذاشت که جز « آمدند و گشتند و سوختند و بردند» از آن معنی و تصویری در ذهن بازمانده گان از آن ایلغارها در حافظه تاریخ بر جای نماند.

این بلای قرن سیزدهمی ملت ها و سرزمین های یاد شده را حقیقتاً تباه کرد که از آن جمله افغانستان به نظر خیلی ها منجمه لیام فاکس وزیر کنونی حزب بریتانیا؛ از بسا جهات همچنان تباه بر جامانده است!

با تمام اینها عنصر مغول که از خود دین و فرهنگ معنوی قابل ملاحظه ای نداشت که آنرا بر مردمان و ممالک مفتوحه تحمیل و ترویج کند؛ ناگزیر خود تحت تأثیر فرهنگ ها و معنویات بومی قرار گرفت و تا جائیکه اکتساب های فرهنگی از کودکی تا بقیه عمر؛ در ایجاد روان فرد بشری قدرت سازنده گی ی اثبات شده و اظهر من الشمس دارد؛ آینده گان مغولی در سرزمین های مفتوحه روحاً به مردمان بومی مبدل شدند و طی دوسه قرن جز یک پیوند خونی تاریخی با منگولیا و چنگیزیان برایشان باقی نماند.

و از دل همین تاریخ و همین سلاله و همین فرهنگ و همین معنویت در فازی معین بود که پیدایش یکی از عجایب هفتگانه در عالم جدید بشری میسر گردید که هم اکنون بسیار خوشبختانه با امانت و سلامت تحسین بر انگیزی بر روی زمین و زیر آسمان آن برپا و بر جاست.

اما تبارز معنویت کبیری که اینک به گونه بنای باشکوه «تاج محل» پیش روی ماست؛ به لحاظ اینکه بیش از حد معقول؛ به خون مغولی پیوند داده میشود و یا توهم میگردد؛ قابل درک و دریافت درست و بایسته برای همه ذهنیت ها و سطوح فکری و اندیشه ای نیست؛ بگذریم از آنانی که جز ذهنیت های بسته و «کامل!» و تغییر ناپذیر!!! چیزی به مفهوم «فکر و اندیشه» ندارند، نمیتوانند داشته باشند و نمی خواهند داشته باشند؛ و عده شان هم در «سیاهه لشکر» بشریت به طور سرسام آور کثیر و غالب میباشد.

اینجا من متوجه میشوم که برای احاطه معنوی یافتن بر همچو یادگار های بشری؛ علاوه بر سواد نوشت و خوان و سواد مبادی ی فرهنگی - تاریخی؛ به مقدار حد اقل «سواد بشرپودن» نیز ضرورت است. سوادى که اکثریت غالب اخیر الذکر؛ به طرز رقت انگیزی از آن محروم و اصولاً از درک آن عاجز میباشند.

«سواد بشرپودن» درینجا به معنای مجموعه ای از شناسه ها و تعریف هایی است که مرحله بشری ی حیات را میتواند مشخص و قابل فهم و دریافت و احساس و التذاذ به گونه درد و نشاط گرداند.



در غیاب چنین سواد؛ نه تنها درک و دریافت این معنویت های کبیر میسر نیست بلکه ممکن است مصادر آنها مردمان احمق و دیوانه و بسیار ظالم و سخت وحشی جلوه کنند که محض اطفای هوس های خویش؛ چه ثروت های عظیم زمان را به باد داده و از رهگذر انجام اینگونه پروژه های غول آسا که هیچ انتفاع مادی نداشته است؛ بر چه تعداد عظیم مردم و شاید چندین نسل زیر دستان ستم ها و جفا های درد انگیزی روا داشته اند.

معلم عزیز و ارجمند بسا از اندیشمندان کنونی در حوزه فرهنگی ی ما؛ شاد روان دکتور علی شریعتی عمدتاً از تماشای اهرام ثلاثه مصر و تداعی خاطرات تاریخی و شبه تاریخی ی ساخت و پرداخت آنها در زمانه مربوط؛ دچار همچو هیجاناتی میگردد که به انگیزه آنها؛ نامه پر درد و سوز کم نظیر ی خطاب به برادران زحمتکش و برده گان بخت بر گشته ای مینویسد که اینهمه تخته سنگ های عظیم را تدارک و صاف و شکل ساخته و با تن های نحیف و بدن های غالباً بیمار خود؛ هزاران کیلومتر روی زمین کشیده اند و باز به ارتفاع صد ها متر در دل آسمان بالا برده اند و چه بسا درین کشاکش ها فراوان توانایی ها و ارزش های حیاتی و جان های شیرین خود را پاک پاک باخته اند.

نیز تاریخ ها به وضوح قید کرده اند که در دیوار عظیم چین علاوه بر کار و زحمت و عرق جبین سالیان میلیون ها خلق این سرزمین و برده گان از دیگر گوشه کنار جهان؛ تن و پیکر بسیاری از توان افتاده گان طبق فرامین حکام حتی زنده عوض اجر ها لای دیوار بر جا گذاشته شده است!

می بینیم که به طریق این تلقی و ارزشیابی و سواد فکری و اسلوب اندیشه ای؛ ما ناگزیر در وجود مجموعه شهکار ها و عجایب بشری؛ به جای زیبایی و شکوه و معنویت های عظیم و درس های کبیر فقط سلسله ای اعمال و روا داری ها و ناروایی های حقوقی و قضایی و اخلاقی را می یابیم و در نتیجه؛ این ها که عجایب اعصار کهن یا اعصار جدید بشری نام گرفته اند؛ فقط به درد آن می خورند که همچون آثار جرم و جنایت بالادستان گذشته بشری و اثباتیه هایی برای محکوم نمودن آنان به کار گرفته شود و بس!

همین واقعیت به طریق کانکریت به اثبات می رساند که **یک جایی؛ پای معرفت ما می لنگد و نظام اندیشه ای ی مان دچار اشکالات راهبردی و فوق راهبردی میباشد.**

در آخرین تحلیل فقط دگم های ایدئولوژیک (به مفهوم عام کلمه) مسبب این بدبختی است!

وقتی ما از چیزی به نام سواد «بشر بودن» سخن میگوئیم؛ سواد برای اندیشیدن درست و بایسته در این سطوح میباشد.

برای اینکه فهم مطلب ساده تر شود با طلب پوزش از حضور نخبه گان فکری و صاحبان خرد و اندیشه بلند؛ وضاحت می بخشیم که در این مقیاس ها **محوریت اندیشه** بر این نیست که کی ها؛ چرا و چگونه؛ با چه روش ها و با چه قیمت های اقتصادی و مالی و با چه زحمات و رنجها و ضایعات قوای بشری به خلق این آثار عظیم در دنیای ما مبادرت کرده اند؛ بلکه در موقع ارزیابی ها از آن ها این مسایل و حقایق به حدی غیر عمده و فرعی میشود که از گستره اندیشیدن بیرون می ماند.

**چرا که محوریت اندیشه اینجا؛ بر قیاس و مقایسه این فرازه های عملکرد ها و توفیقات بشری؛ با دار و ندار عالم غیر بشری اعم از طبیعی و ماوراء الطبیعی مبتنی است.**

البته قیاس و مقایسه این بشر تا آن بشر؛ و بشر فلان دوران تا بهمان دوران هم در میان می آید. مثلاً ممکن است هزاران مکانی مانند «تاج محل» و حتی از جهاتی باشکوه تر از آن؛ وجود داشته باشد و

اما محققان ذیصلاح پس از صد ها سال تحقیق و کنکاش بالاخره در سال 2007 میلادی به طور نهایی مصمم میشوند که همین «تاج محل» آرامگاه «ممتاز محل» ملکه شاه جهان - نواسه و ادامه دهنده راه اکبر کبیر یا مغول اعظم - هفتمین عجایب عالم جدید بشری میباشد!

**این؛ امتیازی برای عالم بشری (بشریت) است و نه برای نواده چنگیز خان (به مفهوم اخص و کوتاه نظرانه و "با معذرت" عوامانه و بازاری و کوچه - پس کوچه ای)!!"**

به راستی آدم حیران می ماند؛ در برابر اعجوبه ای مانند جناب نورزایی بالاخره چه باید بگوید. من درینجا فقط مقاله و سفرنامه ای نوشته ام؛ این کار را شاید اگر نه میلیونها لاقل هزاران فرد بشر دیگر که همه روزه چون سیل پایان ناپذیر از «تاج محل» بازدید میکنند؛ انجام داده اند و انجام میدهند و مسلماً همه ایشان اینهمه دقت ها و حواشی را که من در مورد آورده ام؛ در نوشته ها و گزارشات خویش نمی آورند.

اینک جناب نورزایی بانیست با همه آنها تصفیه حساب کند و از آن گذشته باید محققان و دانشمندی را که این مظهر ظلم و استبداد مغولان را یکی از عجایب هفتگانه و یکی از شهکار های بشری نامیده منظور و مشهور کرده اند؛ به توپ ببندد و به جهنم بفرستد!!!

تا اوضاع و شرایطی فراهم گردد که بر عکس کالیان ولیام شکسپیر از آئینه گریز نکنیم و بتوانیم طرحی نو از زنده گی اجتماعی و سیاسی در اندازیم، از همسرنوشت دیناسور ها شدن و زمین را به امپریالیزم یا کمونیزم مورچه ها گذاشتن نجات بیاوریم!!!

ولی ... ولی ... و اما ... و اما ... بحث و نقد و بر آمد جناب محترم نورزایی؛ با تمام اینها بالاخره ماحصلی داشت و دارد که در عقب همه این حقایق سفت و زمخت؛ بسیار با شکوه و پرتوان و جلیل و جمیل خویشتن را عرضه میدارد. و آن اینکه بشریت در حالیکه به این تصور باشد که «بحث گوهر اصیل آدمی ما را به جایی نمیرساند»؛ ناگزیر است؛ برای همسرنوشتی با دیناسور ها خویشتن را آماده کند و متعاقب آن کمونیزم یا امپریالیزم مورچه ها در زمین مستقر خواهد شد!!!

لذا نقد جناب نورزایی از «گوهر اصیل آدمی» شاید به خاطری یک نقد علمی و منطقی و معیاری مورد نظر ما نیست که اصلاً مانیفیست کمونیزم و یا فلان ایزم مورچه ها در زمین میباشد که عنقریب فرا خواهد رسید و جناب نورزایی؛ لابد به طریق تناسخ میداندار این عالم نوین خواهند بود! مبارک!

+++++

رویکرد ها:

<http://www.goftaman.com/daten/fa/articles/part30/norzai-29-08-2012.pdf> -1

<http://www.goftaman.com/daten/fa/articles/part31/nori-04-09-2012.pdf> -2

<http://www.goftaman.com/daten/fa/articles/part31/alem-eftekhar-04-09-2012.pdf> -3

و <http://ariaye.com/dari7/siasi/eftekhar10.html> -4  
<http://ariaye.com/dari8/siasi2/eftekhar12.html>

لینک های متون word مقالات دومی و سومی:

<http://ariaye.com/dari9/siasi/noori9.html> -

<http://ariaye.com/dari9/siasi/eftekhar12.html> -